

بازخوانی حجیت اجماع بعنوان یکی از ادله فقه

باقر عطوفت

چکیده

نهایت چیزی که اجماع از آن جهت که اجماع است موجب آن می‌گردد ظن است و در فرهنگ قرآنی و شیعی پیروی از ظن مورد نهی واقع شده و جایگاهی در اثبات واقع ندارد، لذا بازخوانی اعتبار و حجیت اجماع ضرورتی انکارناپذیر است. مخصوصاً هنگامی که به پیشینه اجماع توجه شود که اولین بار در سقیفه مورد استفاده قرار گرفت و دلیلی بر حجیت خلافت ابوبکر قلمداد شد! لذا در این مقاله سعی شده که بررسی شود (اشاره به سوال اصلی) "آیا اجماع به عنوان یکی از ادله حجیت دارد؟"

روش تحقیق: برای رسیدن به این منظور از کتاب‌های مختلف اصولی که توسط شیعه و سنی تالیف شده اند مراجعه شده و در هر مبحثی مطالب کتابی که بیان بهتری نسبت به سایر کتب داشته مورد استفاده قرار گرفته و بعضاً هم عین عبارات ذکر شده، به عبارت دیگر روش تحقیق کتابخانه‌ای بوده است.

هدف تحقیق: در علم اصول ثابت می‌شود که «حجیت قطع ذاتی است» و ظنون هنگامی معتبر و با ارزش می‌باشند که به وسیله‌ی دلیل قطعی تأیید شوند، چرا که ظنون بماهم ظنون، قابل تکیه و اعتماد نیستند. اجماع هم یکی از ظنون است و فقط در صورتی که دلیل قطعی بر حجیت آن اقامه شود، حجیت می‌باشد. در این مقاله سعی شده دلائل ارائه شده برای حجیت اجماع بررسی شوند و در نهایت دانسته شود که اجماع حجیت می‌باشد یا خیر.

نتایج و یافته‌های تحقیق: اهل تسنن برای اثبات حجیت آن به ادله‌ای از قرآن و روایات تمسک کرده اند همچنین اهل تشیع نیز دلایلی ذکر کرده اند که شاید مهم‌ترین آن‌ها، قاعده‌ی لطف باشد که بیان می‌کند: «وقتی جمیع علمای یک عصر در حکم مسئله‌ای با هم متفق شدند، در صورت اجتماع ایشان بر اشتباه، لطف اقتضا دارد که امام علیه السلام حق را اظهار کند». چه این دلیل و چه دلیل‌های دیگری که عامه و خاصه به آن استناد کرده اند قابل‌خنده هستند و از توانایی اثبات مدعا عاجزند، لذا در یک نتیجه جامع می‌توان گفت که اجماع حجیت نیست.

کلیدواژه ها: حجیت اجماع - پیشینه اجماع - ملاک های حجیت اجماع - ملاک قاعده لطف.

مقدمه

سوالات اصلی و فرعی: پیش از هر چیز باید پرسید: آیا اجماع حجیت دارد و می تواند به عنوان یکی از ادله و همدیف قرآن و سنت و عقل قرار گیرد؟ اجماع در نزد عامه و خاصه از نظر اصطلاحی چه معنایی دارد؟ چه ادله ای برای حجیت بخشی به اجماع توسط عامه و خاصه مطرح شده است؟ آیا این ادله برای اثبات مدعا کارساز هستند؟

تیین مساله: بدون شک قاطبه ی علمای اسلام اجماع را به عنوان یکی از منابع فقه پذیرفته و برای اثبات حجیت آن به ادله ای تمسک نموده اند؛ اما به نظر می رسد که در استدلالات ارائه شده دقت لازم را به خرج نداده اند و بدون تامل کافی آن ها را قبول نموده اند. اکنون در این مقاله سعی گردیده که با نگاهی دقیق مهم ترین ادله ی ارائه شده برای حجیت اجماع مورد نقد و بررسی قرار داده شوند تا حق و حقیقت در مورد حجیت اجماع نمایان گردد.

ضرورت تحقیق: خداوند متعال در سوره مبارکه اسراء، آیه ۶۳ انسان ها را به تدقیق در هر امری که می خواهند از آن پیروی کنند فرا می خواند: **وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا**؛ «پیروی نکن از چیزی که به آن علم نداری، چرا که سمع و بصر و قلب مورد سؤال واقع می شوند».

علاوه بر این اگر به پیشینه ی اجماع نظر شود، اهمیّت نگاه دوباره و بازخوانی حجیت اجماع دو چندان می شود چرا که برای اولین بار، اهل سنت، اجماع را در ردیف ادله شرعی قرار دادند، تا راه حلی باشد برای تصحیح خلافت ابوبکر، یعنی انحراف بزرگی که در سقیفه نمودار گشت، آثار و تبعاتش تا فروع فقه نیز کشیده شد؛ زیرا کتاب و سنت نه تنها دلیلی بر خلافت او نداشتند بلکه دلیل بر خلافت آن نیز ارائه می نمودند!

مجتهدی که در فرهنگ قرآن و عترت پرورش یافته، بدون علم و یقین، راهی را نمی پیماید؛ اگر همه ی مجتهدان هم به نظری برسند، در حالیکه او برخلاف آن نظر یقین کرده باشد، از یقین خود پیروی می کند! زیرا اشخاص غیر معصوم به هر تعداد هم که باشند، چون قول تک تک آن ها حجیت ندارد، قول همه ی آن ها در کنار هم، نیز حجیت نخواهد داشت. کسی که قائل به حجیت قول تعداد کثیر از فقها می شود مانند این است که بگوید: «از کنار هم جمع شدن، میلیون ها صفر بالاخره عددی درست می شود».

در فرهنگ و مکتب امامیه، حقّ دائر مدار وجود معصوم علیه السلام است. یعنی اگر علی علیه السلام به تنهایی در یک طرف ایستاده باشد و همه ی جنّ و انس در طرف دیگر، حقّ با علی علیه السلام است نه با جماعت!

از اینجاست که ضرورت تحقیق پیرامون اجماع و حجیت آن روشن می گردد.

اشاره به پیشینه: رسم اصولیون چنین بوده که در کتاب های اصولی خود، بحث از حجیت اجماع را پیش می کشیدند و مقداری در مورد ملاک ها و مناط های حجّیت آن بحث می نمودند ولی علامه تستری ره در کتاب «کشف القناع عن وجوه حجّیه اجماع» به طور مفصّل به مباحث حجّیت اجماع پرداخته اند.

اشاره به نوآوری: در این مقاله سعی شده است که در عین اختصار یک دوره مباحث مربوط به حجّیت اجماع مطرح گردد و مناط های آن بررسی شده، و نتیجه ی مطلوب اتخاذ شود.

اشاره به مخاطبین مقاله: لذا این پژوهش می تواند برای طلبی که فرصت کافی برای بررسی ادلّه حجّیت اجماع از کتاب های مفصّل اصولی را ندارند مفید فایده باشد، ان شاء الله.

اشاره به ساختار کلی مقاله: در این تحقیق بعد از تعریف های مختصری راجع به اجماع، حجیت آن و پیشینه تاریخی آن، وارد بحث های اصولی شده، مهم ترین ادلّه ی اهل سنّت و به دنبال آن پنج ملاک مهم امامیه برای اثبات حجیت اجماع مورد نقد و بررسی قرار می گیرند و در نهایت به نتیجه گیری ختم خواهد شد.

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»

«باز خوانی حجیت اجماع به عنوان یکی از ادله ی فقه»

* اجماع در لغت

اجماع در لغت^۱ به دو معنی، اطلاق می شود:

۱- عزم؛^۲ ۲- اتفاق؛

* اجماع در اصطلاح

برای اجماع در اصطلاح تعریف های مختلفی ارائه شده، لذا به هر کدام از تعریف های اهل سنت و

تشیع به صورت جداگانه پرداخته می شود:

اجماع در اصطلاح اهل سنت:

علمای اهل سنت با تعبیر متفاوتی اجماع را تفسیر کرده اند که به چند نمونه از آن ها اشاره می شود:

- امام محمد غزالی در کتاب «المستصفی» (که مهم ترین اثر وی در علم اصول فقه و مهم ترین اثر

در میان مذاهب مختلف اهل سنت به شمار می رود) می نویسد:

۱- قاموس المحيط، ج ۶، ص ۱۱، ماده ی «جمع» / لسان العرب، ج ۸، ص ۱۵، مادّله ی «جمع».

۲- و آیه ۵۱ از سوره یونس که می فرماید: «فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ» به همین معنی تفسیر شده است.

فَأَجْمِعُوا: اجماع فردی، تصمیم گیری و رهایی شخصی از پراکندگی در خاطر و اندیشه است که در پرتو آن شک و دودلی و اضطراب را کنار گذاشته و همه ی خاطرات را یکجا جمع می کند. در این صورت، اَجْمَعَ یعنی عَزَمَ. و اجماع گروهی آن است که اختلاف نظرها و انگیزه ها رخت برمی بندند و تصمیم جامع گرفته می شود. (تفسیر تسنیم، ج ۶۵، ص ۱۶۵).

«أما تفهيم لفظ الإجماع فإنما نعى به إتفاق أمّة محمد صَلَّى اللهُ عليه و آله و سلّم خاصّةً على أمرٍ من الأمور الدّينية»^۱ یعنی فهماندن لفظ اجماع؛ پس ما از اجماع این معنا را قصد می کنیم: اتفاق امت محمد صَلَّى اللهُ عليه و آله فقط، بر امری از امور دینی.

- فخر رازی در کتاب «المحصول» می نویسد:

«فهو عبارة عن اتفاق أهل الحلّ و العقد من أمّة محمد صَلَّى اللهُ عليه و سلّم على أمرٍ من الأمور».^۲ یعنی اجماع عبارت است از اتفاق اهل حلّ و عقد (منظور بزرگان دین است که امور را گره می زنند یا می گشایند از امت پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عليه و آله و سلّم بر امری از امور.

- عبدالکریم النّملة در کتاب «المهذب فی علم اصول الفقه المقارن» می گوید:

«هو اتفاق مجتهدی العصر من أمّة محمد صَلَّى اللهُ عليه و سلّم بعد وفاته على أيّ أمرٍ کان من أمور الدّین»^۶

یعنی اجماع عبارت است از اتفاق مجتهدین یک عصر از امت محمد صَلَّى اللهُ عليه و آله و سلّم بعد از وفات ایشان بر امری از امور دین.

نتیجه ای که از بررسی این تعاریف بدست می آید این است که اهل سننّات بر روی موضوعی که اجماع پیرامون آن صورت گرفته امری از امور اختلاف چندانی ندارند بلکه اختلافشان در گروه مجمعی است.

که آیا تمام امت است یا مجتهدین از امت و یا اهل حلّ و عقد از امت؟

۱- المستفی، ج ۱، ص ۱۵۶.

۲- المحصول، ج ۴، ص ۲۲.

۶- المهذب فی علم اصول الفقه المقارن، ج ۲، ص ۸۴۱.

۳ اجماع در اصطلاح شیعه

برای تعریف اجماع در نزد علمای شیعه نیز تعریف های مختلفی ارائه شده که به چند نمونه می توان اشاره نمود:

- مرحوم مظفر در کتاب «اصول الفقه» می نویسد:

«اتفاق جماعة لإتفاقهم شأن في إثبات الحكم الشرعي»^۱

یعنی اتفاق جماعتی که این چنین صفت دارند برای اتقاقشان در اثبات حکم شرعی جایگاهی وجود دارد.

- صاحب معالم می فرماید:

«و هو اتفاقٌ من يعتبر قوله من الأمة في الفتاوى الشرعية على أمرٍ من الامور الدينية»^۲ اتفاق

کسانی از امت که قولشان در فتاوی شرعی معتبر است بر امری از امور دینی.

برخلاف علمای اهل سنت در تعاریف علمای تشیع اختلاف کمتری دیده می شود. مُجمِعین، اهل نظر

در امور شرعی و موضوع اجماع هم، امری از امور دین لحاظ شده است.

* جایگاه اجماع

نکته ای که توجه به آن لازم است این است که اهل سنت، اجماع را به عنوان یکی ادله اربعه یا ثلاثه بر حکم شرعی در مقابل کتاب و سنت، قرار داده اند.

۱- اصول الفقه، ج ۲، ص ۷۵.

۲- معالم الدین و ملاذ المجتهدین، ص ۱۵۲.

اما امامیه اگرچه اجماع را یکی از ادله بر حکم شرعی می دانند ولی آن را دلیل مستقلاً در مقابل کتاب و سنت قرار نمی دهند. بلکه اجماع را هنگامی معتبر می دانند که کاشف از سنت یا قول معصوم باشد. پس یعنی حجیت و عصمت را برای خود اجماع قائل نیستند بلکه در حقیقت قول معصومی که اجماع کاشف از آن است را حجّت می دانند.^۱

پیشینه تاریخی اجماع

در نقد و بررسی هر مسئله، نگاه به ریشه و خاستگاه آن، اهمیت ویژه ای دارد، لذا در ابتدا باید دید که نخستین بار اجماع در کجا و در چه زمانی مطرح شده و منظور از آن چه بوده است؟! ادعا شده که نخستین اجماعی که به صورت شرعی در تاریخ اسلام مطرح شد در سقیفه ی بنی ساعده اتفاق افتاده است. پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله شماری از اصحاب پیامبر در سقیفه گرد هم آمدند تا خلیفه ی رسول خدا صلی الله علیه و آله را تعیین کنند و این به رغم سفارش های متعدد پیامبر صلی الله علیه و آله به خلافت امام علی علیه السلام در مناسبت ها و مکان های گوناگون و مهم تر از همه، در واقعه غدیر خم بود. به هر حال چون بیعت با ابوبکر توجیهی از کتاب و سنت نداشت مجبور شدند آن را به گونه ای توجیه کرده و از طریق اجماع، به آن صبغه ای شرعی دهند که برای این کار مقدماتی را ذکر کردند:

۱- مسلمانان مدینه یا اهل حلّ و عقد ساکن مدینه، بر بیعت با خلیفه اول اجماع کردند.

۲- امامت از فروع دین است نه از اصول دین تا اجماع امت درباره آن درست نباشد.

۶- اجماع در کنار کتاب و سنت، حجّت است. پس همان گونه که به کتاب و سنت تمسک می شود به اجماع هم باید تمسک کرد.^۱

شیخ انصاری ره در فرائد الاصول سخن حکیمانه ای در این رابطه دارد: «بل العامة الذین هم الأصل له و هو الأصل لهم»^۲ یعنی عامه اهل سنت ریشه ی اجماع هستند و اجماع هم ریشه ی آنان است .

یعنی آن ها اجماع را ابداع کردند و اجماعی که ابداع خودشان بود ریشه و اساسشان شد و به آن ها رسمیت داد. به عبارت دیگر رسمیت ایشان، رسمیتی ابداعی از جانب خود ایشان است!

بنابراین در تحلیل و بازخوانی حجّیت و اعتبار اجماع نباید این فراموش شود که خاستگاه اجماع سقیفه است و اجماع نه تنها در جهت رسیدن به حکم خداوند مورد استفاده قرار نگرفته بلکه دست آویزی بوده تا با حکم و فرمان خداوند در مسئله ولایت و خلافت امیر المومنین علیه السلام مخالفت شود!

*معنای حجّیت اجماع

حجّیت اجماع به معنای صحّت تمسک و احتجاج به اجماع از سوی شارع، نسبت به مکلف و به عکس می باشد؛ که لازمه ی آن منجزیّت در صورت إصابت به واقع و معذّریّت در صورت عدم إصابت به واقع است.^۶

۱- اصول الفقه، ج ۲، ص ۷۷.

۲- فرائد الاصول، ج ۱، ص ۱۸۴.

۶- فرهنگ نامه اصول فقه، ص ۶۷۱.

در علم اصول ثابت می شود که «حجّیت قطع ذاتی است» و ظنون هنگامی معتبر می باشند که بهوسیلهٔ دلیل قطعیّ تایید شوند. چرا که ظنون بما هم ظنون قابل تکیه و اعتماد نیستند و خداوند ما را از عمل بر مبنای ظنّ نهی فرموده است: «**إِن يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ إِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ**».^۱ فقط از گمان پیروی می کنند و کار آن ها فقط تخمین زدن است.

إجماع هم یکی از ظنون است و بما هو إجماع هیچ قیمت علمی در استکشاف حکم الله ندارد؛ زیرا هیچ ملازمه ای بین آن و بین حکم الله وجود ندارد. آری، تطابق آراء عقلاء بما هم عقلاء در قضایای مشهوره علمیّه کاشف از حکم شرعیّ است زیرا شارع از عقلا است بلکه رئیس عقلاست. ولی این تطابق چیزی غیر از اجماع منظور است. بلکه این تطابق، خود دلیل عقلی ای است که اصولیون در مقابل کتاب و سنّت قائل به حجّیت آن شده اند.

امّا اجماع مردم چنین جایگاهی ندارد، زیرا گاهی اجماع ایشان به انگیزه ی عادت، یا عقیده، یا انفعال نفسانیّ یا... می باشد و این گونه انگیزه ها از خصائص بشر است و شارع در آن ها مشارکت ندارد. پس هنگامی که مردم به سبب یکی از این انگیزه ها به چیزی حکم کردند واجب نیست که شارع هم به حکم آن ها، حکم کند.

علاوه بر این اگر اجماع مردم این امّت حجّت باشد لازم می آید که اجماع مردم سایر امّت ها هم حجّت باشد در حالی که هیچ کسی قائل به چنین حجّیتی نیست.^۲

پس چگونه اصولیون امت اسلام قائل به حجیت اجماع مسلمین شده اند؟ دلیشان بر حجیت چنین اجماعی چیست؟ در ادامه سعی می شود که این مسئله طبق نظر عامه و خاصه بررسی شود.

۱- سوره انعام، آیه ۱۱۳/سوره یونس، آیه ۳۳.

۲- برگرفته از اصول الفقه، ج ۲، ص ۷۷.

ادله ی حجیت اجماع نزد اهل سنت

اهل سنت برای اثبات حجیت اجماع معمولاً به کتاب و سنت تمسک می کنند:

الف) کتاب

آیه اول: «مَنْ يَشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ

الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصَلِّهِ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا»^۱

کسی که بعد از آشکار شدن حق، آگاهانه با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مخالفت و دشمنی ورزد و از راه غیر مؤمنان پیروی کند، ما او را به همان راهی که می رود می بریم او را به حال خود واگذار می کنیم و روز به روز از حق بیشتر فاصله می گیرد و در قیامت به جهنم که جایگاه ابدی است وارد می کنیم.

وجه استدلال به این آیه این است: خداوند وعده ی جهنم به افرادی می دهد که از راه غیر مؤمنان پیروی می کنند و پیروی راه غیر مؤمنان، مانند مخالفت با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حرام است، پس پیروی کردن از راه مؤمنان و اتفاق آنان واجب است.^۲

امام محمد غزالی این آیه را قوی ترین آیه برای تمسک به اجماع می داند و می گوید شافعی به این آیه تمسک نموده است؛ ولی با این حال اعتقاد دارد به اینکه:

«والذى نراه أن الآيه ليست نصاً فى الغرض، بل الظاهر أن المراد بها أن من يقاتل الرسولَ و يشاقه و يتبع غير

سبيل المؤمنين فى مشايعته و نصرته و دفع الأعداء عنه نوّله ما توّلى...

و هذا هو الظاهر السابق إلى الفهم، فإن لم يكن ظاهراً فهو محتمل»^١

١- سورة نساء، آيه ١١١.

٢- الإحكام فى الأحكام، ج ١، ص ١٥٢.

۱ به

نظر ما این آیه تصریح به وجوب متابعت از سیل مؤمنین ندارد، بلکه ظاهراً می گوید که هر کس با پیامبر ص بجنگد و با او مخالفت کند و راهی غیر از راه مؤمنین در مشایعت و نصرت و دفع دشمنان از او پیماید او را به همان راهی که می رود می بریم...

و این ظاهری است که متبادر به فهم است و اگر نگوییم ظاهر لا اقل محتمل است. بله تفسیر درست همین است و این آیه نمی تواند شاهد و دلیل برای مدعی اهل سنت باشد.

آیه دوم: «وَكذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَ لَيْكُمْ شَهِيدًا»^۲

ما شما را امّلت میانه قرار دادیم تا شما گواه بر مردم باشید و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هم گواه بر شما باشد.

وجه استدلال به این آیه از دو جهت است:

جهت اول: وسط در آیه به معنای عدل است؛ و معنای آیه این می شود: ما شما را امّتی عادل و برتر قرار دادیم. این توصیف خداوند اقتضاء می کند که آنان مصون از خطا باشند، ضلالت و گمراهی در آن ها با عدالت جمع نمی شود. پس اگر امّت اتفاق کرد واجب است اقتدا نمودن به آن ها و پذیرش قول آن ها.

جهت دوم: و مراد از شهداء، حجج است یعنی تا شما حجّت هایی بر مردم و اهل عصر خود باشید و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حجّت بر شما باشد.^۳

۱ - المستصفی، ج ۱، ص ۱۶۸.

۲ - سوره بقره، آیه ۱۴۶.

۳ - العده فی أصول الفقه، ۲، ص ۱۱۶.

شیعه از این استدلال این گونه جواب داده است: اولاً: عدّه ای از خود اهل سنّت از قبیل غزالی و آلوسی دلالت آیه ی فوق را بر حجّیت إجماع تمام نمی دانند.

ثانیاً: متّصف شدن امتّ به عدالت اقتضا می کند که فرد فرد از آن ها عادل باشند، در حالی که ما می دانیم بسیاری از امتّ نه عادل اند و نه از خوبان هستند.

آیه سوم: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»^۱.

خداوند را اطاعت کنید و رسول خدا را اطاعت کنید و صاحبان امر از خودتان را

وجه استدلال: فخر رازی در تفسیر کبیر خود در ذیل این آیه بیان می کند که این آیه اجماع را اثبات می کند زیرا خداوند در این آیه به طور جزم حکم نموده به اطاعت از «أولی الامر» و کسی که خداوند به طور جزم به اطاعت او حکم می کند باید معصوم باشد... و واجب نمودن اطاعت اولی الامر مشروط است به اینکه ما آن ها را بشناسیم و قادر به دسترسی و استفاده از ایشان باشیم؛ و ما بالضرّوره می دانیم که در این زمان، عاجز از معرفت و شناخت امام معصوم هستیم و عاجز هستیم از دسترسی به ایشان و هنگامی که چنین باشیم، درمی یابیم که معصومی که خداوند مؤمنین را به اطاعتش فرا خوانده بعض از امتّ و طایفه ای از طوایف امتّ نیست و هنگامی که این باطل شد واجب است که اولی الامری که خداوند به اطاعتش امر نموده «اهل حلّ و عقد از امتّ» باشد و این به طور قطع باعث حجّیت اجماع است.^۲

۱- سورة نساء، آیه ۱۷.

۲- التفسیر الکبیر، ج ۱۲، ص ۱۱۶.

در جواب می توان گفت که ملاک وجوب اطاعت از رسول، عصمت او از خطا و بطلان است، حال چگونگی می توان این موضوع را در اجماع اهل حلّ و عقد احراز نمود، در صورتی که فرد آنان معصوم از اشتباه و خطا نمی باشند؟

اگر ایشان پاسخ دهند که: گرچه نظر به فرد فرد افراد موجب حکم به خلل و اشتباه در رأی و نظر است، اما انضمام این آراء به یکدیگر و اجتماع آنان چنانچه در باب تواتر روایی گفته می شود موجب ابتعاد از خطا است به نحوی که احتمال عدم صحّت در آن منتفی می باشد.

جواب این است که در باب تواتر در اخبار و احادیث، ملاک حکم بر صحّات و مصونیت بر اساس رؤیت و سمع است و این دو از امور حسّیه می باشند و طبیعی است که اگر تطرّق خلاف در مرئی و مسموع برای یک یا چند نفر محتمل باشد قطعاً برای عده ی کثیر منتفی خواهد بود. اما در امور نظریّه که منشأ حدوث و انتزاع آن فکر و حدس و تخمین است، مسلماً اجتماع آراء موجب مصونیت از انحراف نخواهد شد؛ زیرا رأی و فکر و تصدیق در مسأله، اقتضای تحقّق مقدمات علمیّه ای است که خود آنان از حیث صحّت و سقم و کیفیت ترتیب و در نهایت، رسیدن به حکم، مصون از خطا نیستند.^۱

لذا اهل سنّت نتوانستند با استفاده از آیات قرآن، اجماع را اثبات کنند. اما ایشان ادعا دارند که در احادیث به خوبی، اجماع اثبات شده است و احادیث نسبت به آیات در اثبات اجماع از قوّت بیشتری برخوردارند.^۲

۱- اجماع از منظر نقد و نظر، ص ۴۴.

۲- المستصفی، ج ۱، ص ۱۶۸.

۴ب) سنت

اهل سنت برای اثبات حجیت إجماع، علاوه بر آیات به احادیث زیادی تمسک کرده اند که به نمونه هایی از آن ها اشاره می شود:

«لا تجتمع أمتی علی خطاء»^۱ امت من بر خطا اتفاق نمی کنند.

«لا تجتمع أمتی علی ضلاله»^۲ امت من بر ضلالت اجتماع نمی کنند.

«أن لا تجتمعوا علی ضلاله»^۳ نباید امت من بر ضلالت اجتماع کنند.

«ان الله لا یجمع أمتی علی ضلاله»^۴ خداوند امت مرا بر ضلالت و گمراهی جمع نمی کند.

«ید الله مع الجماعه»^۱ دست خدا با جماعت است.

«ید الله علی الجماعه، من شدّ، شدّ الی النار»^۳ دست خدا بر جماعت است هر کس که راه جدایی را بپیماید وارد آتش می شود.

«من فارق الجماعه و مات میتة جاهلیة»^۵ کسی که از جماعت جدا شود و بمیرد به مرگ جاهلیت مرده است.

۱- منبع احادیث: شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۸، ص ۱۲۶/العدّه فی علم الاصول، ج ۲، ص ۳۲۱/الإحکام فی اصول الأحکام، ج ۱، ص ۱۸۳.

۲- همان

۳- همان

۴- همان

۵- همان

«فَإِذَا رَأَيْتُمُ الْإِخْتِلَافَ فَعَلَيْكُمْ بِالسَّوَادِ الْأَعْظَمِ»^۱ در اختلاف ها با جماعت باشید.

«عليكم بالجماعه و اياكم و الفرقه، فَإِنَّ الشَّيْطَانَ مَعَ الْوَاحِدِ وَ هُوَ مِنَ الْإِثْنَيْنِ أَبْعَدُ، مِنْ أَرَادَ

بِحُبُوحِهِ الْجَنَّةَ فَلْيُزِمِ الْجَمَاعَةَ»^۲ با جماعت باشید و از تفرقه پرهیز کنید، زیرا شیطان با تک نفرهاست

و از دو نفر دورتر است و کسی که می خواهد در غرفه های بهشت جای بگیرد با جماعت باشد.

«مَا رَأَى الْمُسْلِمُونَ حَسَنًا فَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ حَسَنٌ وَ مَا رَأَى قَبِيحًا فَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ قَبِيحٌ»^۳ آنچه مسلمانان

آن را نیکو می دانند در نزد خداوند حسن است و آنچه که مسلمانان آن را قبیح می دانند در نزد خداوند

قبیح است.

وجه استدلال به این احادیث:

این احادیث متواتر معنوی هستند که با الفاظ مختلف از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله به ما رسیده اند و بیان

می کنند که خطا در اجتماع امت راه ندارد.^۴

ابوالحسن آمدی در کتاب «الإحكام في أصول الأحكام» بعد از نقل این احادیث مینویسد:

«لم تزل ظاهرة مشهورة بين الصحابة معمولاً بها لم ينكرها منكرٌ ولا رَفَعَهَا دافعٌ»^۱.

یعنی این احادیث همواره آشکار و مشهور بین صحابه بوده اند و همواره به آن ها عمل شده، نه منکری آنها

را انکار کرده و نه هیچ دافعی آن ها را دفع کرده.

۱- همان

۲- همان

۶- همان

۴- اصول الفقه، ج ۲، ص ۱۲۱.

۱- الإحكام في أصول الأحكام، ج ۱، ص ۱۸۵.

یعنی می خواهد بگوید که امت در تمام قرن ها عبارات این احادیث را تلقی به قبول کرده اند، چنانچه دلیلی بر صحّت این ها اقامه نشده بود امت در اعصار مختلف توافق بر قبول این ها نمی کرد.

جواب از استدلال ایشان:

مرحوم مظفر در جواب از استدلال به این احادیث می نویسد:

«هذه الأحاديث - على تقدير التسليم بصحتها و أنها توجب العلم لتواترها معنى - لا تنفع في تصحيح دعواهم، لأن المفهوم من اجتماع الأمة كل الأمة لا بعضها فلا يثبت بهذه الأحاديث عصمة البعض من الأمة بينما ان مقصودهم من الإجماع، إجماع خصوص الفقهاء أو اهل الحلّ والعقد في عصر من العصور، بل خصوص انفقهاء المعروفين...»^۱.

یعنی این احادیث بر فرض تسلیم بصحّت آن ها و اینکه موجب تواتر معنوی هستند اثبات ادّعی ایشان را نمی کنند، زیرا آنچه که از اجتماع امت فهمیده می شود اجتماع کلّ امت است نه بعض امت. پس به وسیله ی این احادیث عصمت بعض امت ثابت نمی شود، در حالیکه مقصود اهل سنتّ از إجماع، اجماع خصوص فقها یا اجماع اهل حلّ و عقد در عصری از عصرها، بلکه خصوص فقهای معروفشان می باشد!...

سید مرتضی در مورد حدیث «لا تجتمع امتی علی خطأ» می گوید: «بسیاری از علمای امت معتقدند که این حدیث جعلی و ساختگی است و سند درستی ندارد.»^۲

همچنین ابن زهره در غنیّه با صراحت بیان می کند: «بسیاری از امت این حدیث را ردّ می کنند و معتقدند

سند خوبی ندارد.»^۱

۱- اصول الفقه، ج ۲، ص ۱۲۱.

۲- اجماع از منظر نقد و نظر، ص ۴۴.

و از خود علمای اهل سنت هم بعضی صدور این حدیث را از پیامبر اکرم ص قبول ندارند از جمله امام الحرمین در «شرح ورفقات» که ثبوت این حدیث را حتّیّ از طریق آحاد انکار می کند تا چه رسد به اثبات تواتر آن.

و از جمله صاحب کتاب «تجرید المعتمد» می نویسد: «این حدیث نه تواتر لفظی دارد و نه تواتر معنوی و در ادامه می نویسد: اجماع علمای اهل سنت بر قبول این حدیث، دلالت بر صحّت آن ندارد»^۲.
در نتیجه این روایات هم نتوانستند در جهت مدّاعای اهل سنت کارساز باشند.

*اجماع نزد امامیه

اصولّیون امامیه هم اجماع را یکی از ادلّه ی احکام شرعیّ قرار داده اند، لکن اعتبار اجماع در نظر آنان یک اعتبار صوری و شکلی می باشد، به عقیده ی آن ها اجماع اگر کاشف از رأی معصوم علیه السّلام باشد، حجت است. یعنی اصولّیون امامیه اجماع را دلیل مستقلّی در کنار کتاب و سنت نمی دانند.

لذا سید مرتضی می فرماید:

«اجماع چیزی است که عامّه آن را اختراع کرده، در ادلّه داخل نموده، آن را قسمی از ادلّه لحاظ کرده اند؛ و ما آن را از ایشان أخذ کرده ایم چون که آن را حقّ و شایسته برای حجّیت یافتیم ولی نه از جهتی که عامّه پنداشتند بودند بلکه از جهت دیگری که آن کاشفیّت از قول معصوم است. به اعتبار

۱- همان

۲- همان

اینکه اتفاق امّت یا علمای امّت قول امامی که حجّت است را دربرمی گیرد یعنی اجماع حجّت استبه خاطر حجّیت قول امام نه به خاطر اینکه اجماع است»^۱

در نتیجه در نزد امامیه حجیت اجماع مربوط به خود اجماع نیست بلکه متعلق به قول معصوم است که اجماع کاشف از آن است.

* اقسام اجماع نزد امامیه:

اجماع دارای تقسیمات مختلفی است. ولی بر مبنای اینکه مدعی اجماع خودش آن را بدست آورده باشد یا نه، می توان اجماع مصطلح را به دو نوع زیر تقسیم کرد:

۱- اجماع محصل، ۲- اجماع منقول.

اجماع محصل: آن است که خود مجتهد تمام فتاوی فقهای یک عصر یا همه ی أعصار و قرون را تحصیل کند، چنین اجماعی را محصل و تحصیل کننده ی آن را محصل نامند.

اجماع منقول: آن است که مجتهد دیگری فتاوی همه را جمع کرده و در مسئله ای تحصیل اجماع نموده و محصول کار خود را برای دیگر فقیهان نقل کند. اجماع منقول خودش دو شعبه دارد:

۱- **منقول به خبر متواتر:** اجماع منقول به خبر متواتر آن است که عدّه ی زیادی از مجتهدین که در حدّ تواتر باشند در مسئله ای تحصیل اجماع کرده و برای دیگران نقل کنند.

۲- **منقول به خبر واحد:** اجماع منقول به خبر واحد آن است که یک نفر یا چند نفر که به حدّ تواتر نمی رسند برای ما نقل اجماع کنند که اگر تعداد آن ها از سه نفر تجاوز کند و به حدّ تواتر نرسد نامش اجماع منقول به خبر واحد مستفیض است.

۱- تعلیقه علی معالم الاصول، ج ۱، ص ۱۵۲.

* ملاک های حجیت اجماع محصل

یعنی با چه ملاک و معیاری می توان گفت که اجماع محصل، کاشف از رأی معصوم علیه السلام است؟

در این زمینه ملاک هایی توسط صاحب نظران بیان شده که به خاطر رعایت اختصار، به اهم آن ها اشاره می شود:^۱

۱- دخول معصوم علیه السلام در میان اجماع کنندگان:

این ملاک نزد فقهای متقدم معروف بوده است. از جمله شیخ مفید متوفی ۴۱۶ هـ در کتاب اوائل المقالات، سید مرتضی متوفی ۴۶۳ هـ در کتاب الذریعه، ابوالصلاح حلبی متوفی ۴۴۳ هـ در کتاب کافی و محقق اول متوفی ۳۵۳ هـ در کتاب معتبر این طریق را برگزیده اند.

ناگفته نماند که احتمالاً نزدیکی زمان این بزرگان به زمان معصومین علیهم السلام و به دورانی که امکان ارتباط با ائمه ولو از طریق نواب فراهم بوده، در اتخاذ این رأی بی تأثیر نبوده است.

این اجماع در صورتی است که مجتهد تمامی آرای فقهاء را که بعضی مجهول النسب هستند، استقصاء کند و یقین نماید که یکی از آن ها امام معصوم علیه السلام است؛ مانند اینکه رأی امام را از زبانش شنیده یا فتوای او را در توقیع شریفش خوانده باشد ولی تفصیلاً شخص امام را نشناخته، زیرا اگر می شناخت همان نظر امام حجت بود و اجماع و اتفاق دیگران فایده نداشت. سید مرتضی می فرماید: «لأنَّ الاجماعَ اذا كانَ علَّه كونه حجَّةً كون الامام فيه، فكل جماعه - كثر او قلت - كان قول الامام في جملة اقواله، فاجماعها حجَّة»^۲ یعنی هنگامی که حجت بودن اجماع به خاطر وجود معصوم

۱- علامه تستری در کتاب «كشف القناع عن وجوه حجَّة الإجماع» تا دوازده طریق را نقل و بررسی کرده است.

۲- الذریعه الى اصول الشریعه، ج ۲، ص ۳۶۲.

۳-

در آن باشد پس هر جماعتی - زیاد باشند یا کم - که قول امام داخل در اقوال آن ها است اجماعشان حجت خواهد بود.

نقد این ملاک:

شیخ انصاری در نقد این ملاک می فرماید:

یعنی این نحو از اطلاع در نهایت ندرت است، بلکه می توان گفت که علم جزمی و قطعی داریم که برای احدی از ناقلین اجماع همچون شیخ مفید و شیخ طوسی، سید مرتضی و سید ابن زهره و غیر ایشان چنین امری اتفاق نیفتاده است و لذا می بینم که مرحوم شیخ طوسی در کتاب عدّه الاصول در مقام ردّ بر سید که حجّیت اجماع را از باب لطف انکار نموده می فرماید: اگر قاعده لطف نمی بود امکان رسیدن و دست یافتن به قول امام علیه السّلام برای مجمعی نبود.^۱

آری در عصر حضور معصوم علیه السّلام ادّعای چنین اجماعی معقول است چرا که امام در میان مردم است با آنان حشر و نشر دارد در مجالس آن ها شرکت می کند و کاملاً معقول است که شخصی تمام آراء عالمان مدینه را جمع کند و یقین کند یکی از آن ها امام بوده ولی او را به شخصه شناسد و ادّعای اجماع کند. این مسئله در عصر غیبت صغری هم تا حدودی مدّعای معقولی است زیرا اگرچه رابطه امام با مردم به ظاهر قطع شده و محدودتر شده ولی به هر حال از طریق نوّاب ممکن بود کسانی محضر امام را درک کنند ولی شخص او را شناسند. اما در عصر غیبت کبری عادتاً تحصیل اجماع دخولی محال است، زیرا امام در پس پرده ی غیبت به سر می برند و بنا هم بر این نیست که ظاهر شوند و با مردم حشر و نشر داشته باشند.^۲

۱- فرائد الاصول، ج ۱، ص ۱۷۲.

۲- منهاج الاصول، ج ۱، ص ۲۸۵.

۲- قاعده لطف:

از جمله مسائلی که به عنوان یکی از اصول مبنائی توجّه متکلمین را به خود جلب نموده است مسأله ی لطف است علامه حلّی در کتاب کشف المراد در تعریف آن می فرماید: «اللطف هو ما یکون المکلف معه أقرب

إلى فعل الطاعة و أبعده من فعل المعصية و لم يكن له حظ في التمكين و لم يبلغ حد الإلجاء^١ یعنی لطف عبارت است از هر آنچه که بنده به سبب آن، به طاعت خداوند نزدیک تر و از معصیت او دورتر می گردد و باعث قدرت پیدا کردن عبد، یا اجبار او نمی شود.

با این مقدمه، شیخ طوسی از راه قاعده ی لطف بر حجّیت اجماع استدلال می کند و می فرماید: وقتی جمیع علمای یک عصر در حکم مسئله ای با هم متفق شدند، در صورت اجتماع ایشان بر اشتباه و خطا، لطف اقتضاء دارد که امام علیه السلام حق را اظهار نماید. بنابراین اگر در مقابل اتفاق علما هیچ قول مخالفی وجود نداشت این امر خود دلالت می کند که امام علیه السلام نیز با ایشان موافق است.^٢

نقد این ملاک

سید مرتضی که خود در ابتدا از قائلین به ملاک لطف بوده و در بسیاری از کتبش به آن اعتماد می نمود، در نهایت از آن اعراض کرد و به مسلک دخولی^٣ها متمایل شد^٣ در نقد این طریقه می فرماید:

«جایز است که حق آن چیزی باشد که در نزد امام است و اقوال دیگر همیشان باطل باشند و بر امام معصوم علیه السلام واجب نباشد که حق را آشکار کند چرا که هنگامی که ما خود سبب استتار او

١- کشف المراد، ص ٦٢٤.

٢- العدة فی اصول الفقه، ج ٢، ص ٣٤١.

٣- به نقل از کتاب: اجماع و اقسام آن، ص ٣٥.

شده ایم، پس هر آنچه که از ما فوت می شود از قبیل انتفاع از او و تصلّی او و علوم و حقایقی که نزد او است از ناحیه ی خود ماست و ما سبب آن هستیم، لذا اگر ما سبب غیبت او را زائل کنیم آشکار می شود و از او بهره می بریم و از آن حقایقی که در نزدش می باشد ما را بهره مند می نماید.^١

برای روشن تر شدن بیان سید مرتضی لازم است گفته شود که یکی از وظایف امامان معصوم علیهم السلام تبلیغ مکتب تشیع و پاسخگویی به سئوالات فقهی و عقیدتی و... مردم می باشد، که ایشان همواره به این وظیفه عمل می نموده اند ولی گاهی به خاطر محدودیت هایی که توسط حاکمان ظالم بر ایشان تحمیل می شد و دسترسی به ایشان را دشوار می کرد، ممکن نبود که تمامی افراد بتوانند در هر مشکل و شبهه ای از وجود آن حضرات بهره مند گردند و پاسخ خود را دریافت کنند یا حتی در زمان هایی که به ظاهر یسری برای امامان فراهم می شد این گونه نبود که تمام شیعیان بتوانند جواب صحیح را از حضرات معصومین دریافت کنند چرا که اگرچه امام علیه السلام وظیفه و تکلیف خود را در نشر معارف و مبانی به صورت عمومی در مجالس خود اداء می نمود ولی رسیدن این احکام و معارف به شیعیان به زمان زیادی نیاز داشت و لذا در این مدت چه بسا شیعیان با توجه به عدم اطلاع از حکم مرتکب خطا می شدند!

لذا کسی نمی تواند بگوید که اداء وظیفه ی تبلیغ از ناحیه ی امامان علیهم السلام موجب رفع جهالت و شبهات برای شیعیان در همه ی زمان ها و دوران ها بوده است، در حالی که یازده امام ما مأمور به غیبت از انظار نبودند، حال در زمان که امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف در پس پرده غیبت به سر می برند اوضاع بهتر که نشده هیچ، بدتر هم شده است و دسترسی به امام در نهایت صعوبت قرار گرفته است، روشن است که امکان دارد مردم قرن ها بر حکم خلاف واقع عمل کنند

چرا که قضیه ی عدم دسترسی به امام معصوم علیه السلام در دوران غیبت با دوران هایی که ائمه درزندان و حبس بودند یا در دوران هایی که به علت نبود وسایل اطلاع رسانی جامع و سریع حکم واقعی خدا دانسته نمی شد تفاوتی ننموده است. امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف در ضمن توفیق از ناحیه ی مبارکه می فرماید:

«نحن و ان کنا نائین بمکاننا النَّائی عن مساکن الظالمین حسب الَّذی أَرانہ الله تعالی لنا من الصَّلاح و لشیعتنا المؤمنین فی ذلک مادامک دوله الدنیا للفاستین، فَإِنَّا نحیط علماً بأبائکم و لا یعزب عننا شیءٌ من اخبارکم و معرفتنا بالذَّل الَّذی أصابکم مذ جَنَحَ کثیرٌ منکم إلی ما کان السَّلفُ الصَّالحُ عنه شاسعاً و نبذوا العمد المأخوذَ وراء ظهورهم کأنَّهم لا یعلمون .

إِنَّا غیرُ مهملین لمراعاتکم ولا ناسینَ لذکرکم و لو لا ذلک لنزل لکم اللأواءُ و اصطلمَ ککم الأعداء...»

ما اگرچه از مساکن ظالمین به خاطر مصلحتی که خداوند برای ما و شیعیانمان در نظر گرفته تا وقتی که دولت دنیا در دست فاسقین است دور هستیم، ولی بر اخبار شما علم داریم و چیزی از آن بر ما پوشیده نیست و بر خواری و ذلتی که به شما رسیده، از وقتی که بسیاری از شما تمایل یافتند به سوی چیزی که گذشتگان صالح از آن دور بودند و پشت سر انداختند عهدی را از آن گرفته شده بود به گونه ای که گویا از آن بی خبرند! عالم هستیم.

قطعاً ما نسبت به مراعات شما کم کاری و إهمال نمی کنیم و یاد شما را فراموش نمی کنیم چرا که اگر چنین بود، زندگی بر شما تنگ می شد و دشمنان، شما را ریشه کن می ساختند.^۱

ایشان سبب غیبت خود را استمرار حکومت فاسقان برشمرده اند؛ و همچنین در تویع دیگر سببیت را تفرّلق جامعه ی شیعه و عدم اتّفاق قلوبشان معرفی می فرمایند:

«و لو انّ أشیاعنا وقّهم الله لطاعته علی اجتماعٍ من القلوب فی الوفاء بالعهد علیهم لما تأخّر عنهم الیمن بلقائنا...»^۱

و اگر شیعیان ما... که خداوند بر طاعتش ایشان را موفّق گرداند- قلب هایشان در وفای به عهدی که از آن ها أخذ شده اجتماع و اتفاق داشت هر آینه یمن لقاء ما از آن ها به تأخیر نمی افتاد و ظهور محقّق می شد نکته ی قابل توجّه چه در این فقره و یا فقره ی قبلی در این است گرچه امام علیه السلام علّت غیبت خود را کوتاهی شیعیان در انجام تکالیف الهی یا استیلائی ظالمین و فاسقین می فرماید لیکن نسبت به وظیفه امامت خود، مسأله را با نگرش دیگری بیان می کنند و می فرمایند: «و اما وجه الإنتفاع بی فی غیبتی فکالانتفاع بالشمس إذا غیبتها من الأبصار السحاب و انّی لأمانٌ لأهل الأرض كما انّ النجوم أمانٌ لأهل السماء».^۲

و اما نوع بهره مندی از من در زمان غیبت همانند بهره مندی از خورشید است هنگامی که ابرها آن را از دیدگان پنهان کنند، بدرسدیکه من امان اهل زمین هستم، همان طوری که ستارگان امان اهل آسمانند...

بنابراین وظیفه امام علیه السلام در دوران غیبت بیان احکام و مسائل شرعی نیست بلکه حفظ جامعه شیعه از اضمحلال و نابودی و سقوط به ورطه هلاکت است.

۱- بحار، ج ۱۶، ص ۱۵۵.

۲- بحار، ج ۱۶، ص ۱۸۱.

چگونه می‌توانیم امام علیه السلام را مسئول پاسخگویی به سئوالات شرعی و یا موظف به اصلاح

اشتباهات فقیهان بدانیم در حالیکه ایشان از اُنظار به دور هستند و دسترسی به ایشان امکان ندارد.

این همه فتوهای مختلف و چه بسا متناقض با یکدیگر از گذشته تا امروز از فقها دیده و شنیده شده است

اگر وظیفه امام روشن کردن واقع مسئله در صورت اشتباه فقیهان است پس چرا ایشان اقدامی انجام نداده

اند و درصدد اصلاح برنیامده‌اند؟! جز در چند مورد نادر به حسب مصلحت خاصی که بوده

بنابراین تکلیف و وظیفه امام علیه السلام اداره و اصلاح امت اسلام در یک نظام اساسی و امور کلی است

نه در بیان احکام فرعی.

معنا و مفهوم حجّت بودن که در روایات آمده «انّ الأرض لا تخلو من حجّة»^۱ مسأله گویی نیست، بلکه به

معنای جبل الله المتین است که نفس او مجرای نزول مشیّت پروردگار است و موجب انتظام و تعدیل عالم

میشود.

چشم پوشی شود از وظیفه ی هدایت تکوینی امام و ایصال به مطلوب مستعدین و تکمیل نفوس؛ که یکی

از وظایف خطیره هر امامی در هر عصری است و هیچ چیزی حتّی زندان و حبس و دوری از انظار و غیبت

و... نمی‌تواند مانع از آن شود.

این‌ها مصادیق لطف هستند و گرنه مسئله ی اختلاف و اشتباه در احکام و تکالیف مشکلی را به وجود نمی

آورد و مقلّد و مقلّد هر دو مأجور هستند حتّی در صورت عدم اصابت به واقع.

۳- طریقه حدس

کافی، ج ۱، ص ۱۵۷.

تقریب این طریقه: با احراز اتفاق همه ی فقها در همه ی عصرها در حکمی از احکام فقهی، حدس قطعی^۱ به نظر و رأی معصوم علیه السلام پیدا می کنیم. چرا که به طور معمول مشاهده می شود که فقها در بسیاری از مسائل و احکام شرعی اختلاف نظر دارند.

فقیه اعظم شیخ مرتضی انصاری و محقق قمی و فقیه بزرگ حاج آقا رضا همدانی در کتاب مصباح الفقیه، طریقه حدس را پذیرفته اند.

شیخ انصاری منشأ حدس موافقت معصوم علیه السلام با اجماع کنندگان را چند چیز می داند:

۱- اینکه از روی مبادی حسّ لّای به یک حدس ضروری برسد.

۲- از خبر دادن عدلّاه ای که به نظر مدّعی اجماع، اتفاق بر خطا نمی کنند حدس بزنند

معصوم علیه السلام هم موافق است.

۶- با توجه به مقدمات نظری و اجتهادهایی که در معرض خطاهای فراوان است، از روی اقوال اجماع

کنندگان قول معصوم علیه السلام را حدس بزنند.^۱ آخوند خراسانی در کفایه این گونه بیان می کنند:

«کاربرد واژه ی حدس در اینجا از آن روست که در این مبنا ادّعای ملازمه عقلی یا حتّیّ عادی غیرقابل

خدشه بین قول اجماع کنندگان و رأی معصوم علیه السلام وجود ندارد».^۲

نقد این ملاک

۱- فرائد الاصول، ج ۱، ص ۱۷۸.

۲- کفایة الاصول، ص ۲۸۸.

در نقد این ملاک می توان گفت که تحصیل اجماع همه فقها در همه ی عصرها ممکن نیست؛ زیرا بسیاری از فقها بوده اند که نظرات خود را در کتب یا نوشته ای ثبت نکرده اند یا اگر هم ثبت کرده اند، امکان دارد که به دست ما نرسیده باشد لذا از آنجایی که تحصیل چنین اجماعی غیرممکن است این ملاک برای اثبات حجیت اجماع کارایی ندارد.

۴- طریقه محقق نائینی:

ایشان یکی از وجوه حجیت را کاشفیت آن از دلیل معتبر دانسته اند و همین را تقویت کرده اند: «ما از طریق اجماع فقها یقین می کنیم که دلیل معتبری بوده ولو به دست ما نرسیده است زیرا فقها قطعاً بدون مدرک معتبر فتوا نداده اند و همین کشف از دلیل معتبر، کافی است و مثل این است که تفصیلاً ما از آن مدرک مطلع باشیم»^۱.

نقد این طریقه:

این درست است که فقها بدون دلیل و مدرک معتبر فتوا نمی دهند ولی آیا ملاک اعتبار در نزد همه فقها یکسان است؟ یعنی احتمال دارد که فقیهی بنا به مدرکی فتوایی داده باشد ولی آن مدرک قابل خدشه باشد! و نزد فقیهی که می خواهد با استفاده از اجماع فتوایی بدهد اعتبار نداشته باشد!

۰- دلیل ظنون تراکم

یکی دیگر از دلایلی که برای حجیّت اجماع ذکر شده این است که همان طوری که تواتر خبر، موجب قطع می شود تراکم ظنون هم موجب قطع می شود، لذا اگر گروه کثیری از اهل نظر و بصیرت پس از تلاش و تحقیق، در امری اتفاق پیدا کنند به نظر عقل محال است که بر خطا باشند!

نقد این طریقه:

در جواب می توان گفت: که ملاک حکم بر صحت در تواتر اخبار، تراکم رؤیت و سمع است که از امور حسیّه می باشند و طبیعی است که اگر احتمال اشتباه برای یک یا چند نفر وجود داشته باشد، با افزایش تعداد احتمال خطا کم می شود و به نزدیک صفر می رسد، ولی تراکم ظنون از امور نظریّه می باشد که منشأ حدوث آن فکر و حدس و تخمین است و لذا هر چه هم بر تعداد صاحب نظران افزوده شود موجب کم شدن احتمال خطا نمی شود مانند اینکه بگوییم اگر میلیون ها صفر کنار هم جمع شوند در نهایت عددی درست می شود که به عدد یک نزدیک می شود!

یا بگوییم اگر یک نفر به دیوار نگاه کند نمی تواند آن سوی آن را ببیند ولی اگر جمع کثیری با هم نگاه کنند قدرت بینایی شان بیش تر می شود و در نهایت می توانند پشت دیوار را هم ببینند!

لذا از مجموع دلیل هایی که توسط اهل سنت و شیعه در اینجا مطرح و بررسی شد نتوانستیم برای اجماع حجّیتی را قائل شویم! می توان در خطاب به کسانی که در صدد اثبات حجّیت برای اجماع هستند گفت: شما با این قبیل استدلالات سعی دارید برای اجماع حجّیت بتراشید و بگویید که «اجماع» می تواند از حکم خدا خبر دهد! و بگویید که از طریق آن می توان به حکم و نظر خداوند متعال رسید! در حالی که حکم خداوند در بسیاری از مسائلی که شما سعی دارید با اجماع آن را دریابید به طور صریح در آیات مختلف و

در لسان رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بَيَان شَدِيدٌ اسْتَدْرَجَ، مِنْ جَمَلِهِ خِلَافَةٌ بِإِذْنِ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ

أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

یعنی اجماعی که شما ادعا دارید که نتیجه و خروجی آن حکم خداست، در این مسئله دقیقاً مخالف حکم خداوند را نتیجه داده است و این نشان دهنده ناکارآمدی بلکه وسیله ای برای ضلالت و گمراهی است. علاوه بر این در آیات قرآن اطاعت از حکم افراد غیر معصوم، گرچه به مرتبه ای از کثرت و ازدیاد برسد نهی شده است:

«وَأِنْ تَطِعْ أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ يَضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ»^۱.

از بیشتر کسانی که در روی زمین هستند اطاعت کنی، تو را از راه خدا گمراه می کنند؛)

«وَلَنْ أَتَّبِعَ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا وَاقٍ»^۲.

همان گونه که به پیامبران پیشین کتاب آسمانی دادیم، بر تو نیز این قرآن را به عنوان فرمان روشن و صریحی نازل کردیم؛ و اگر از هوس های آنان - بعد از آنکه آگاهی برای تو آمده - پیروی کنی، هیچ کس در برابر خدا، از تو حمایت و جلوگیری نخواهد کرد.

قرآن کریم در آیه ی دیگری، افتراق و جدایی حق را از اهواء باطله در هر موضوعی بیان می کند:

«وَلَوْ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ بَلْ أَتَيْنَاهُمْ بِذِكْرِهِمْ فَهُمْ عَنْ ذِكْرِهِمْ مُعْرَضُونَ»^۳.

۱- سوره انعام / آیه ۱۱۳.

۲- سوره رعد، آیه ۶۵.

و اگر حقّ از هوس های آنها پیروی کند، آسمان ها و زمین و همه کسانی که در آن ها هستند تباه می شوند! ولی ما قرآنی به آن ها دادیم که مایه یادآوری و عزت و شرف برای آن هاست، اما آنان از آنچه مایه یادآوری شان است رویگردانند!

* حجیت اجماع منقول به خبر متواتر:

همان طوری که گفته شد: اجماع منقول آن است که مجتهد دیگری، فتاوی همه را جمع کرده و در مسئله ای تحصیل اجماع کند و محصول کار خود را برای دیگران نقل کند.

اجماع منقول به خبر متواتر آن است که تعداد زیادی از مجتهدین که در حدّ تواتر باشند در مسئله ای تحصیل اجماع کنند و آن را برای دیگران نقل کنند.

روشن است که اجماع منقول به خبر متواتر بعد از تحصیل اجماع توسط فقیه است یعنی مرتبه اش بعد از اجماع محصلّ است.

یعنی اعتبار اجماع منقول به خبر متواتر کمتر از اعتبار اجماع محصلّ است چرا که اجماعی که برای انسان نقل می شود ولو به صورت متواتر، بعد از آن است که فقهای زیادی که به حدّ تواتر می رسند از طریق اجماع محصلّ، تحصیل اجماع کرده اند و وقتی که ثابت شد که اجماع محصلّ با هیچ از ملاک های مذکور نمی تواند حجیت و اعتبار داشته باشد تکلیف اجماع منقول به خبر واحد از جهت حجّت نبودن روشن می شود.^۱

* حجیت اجماع منقول به خبر واحد:

اجماع منقول به خبر واحد آن است که یک یا چند نفر که به حدّ تواتر نمی رسند برای ما نقلاً جماع کنند. در اینجا لازم است که به نکته ای توجه شود:

بحث راجع به حجّیّات اجماع به دو صورت متصور است: ۱- بحث در مورد حجیت خود اجماع به عنوان یکی از ادلّه ی اربعه؛ همانند بحث از حجیت اجماع محصل و اجماع منقول به خبر متواتر که گذشت. در این صورت کاملاً روشن است که اجماع منقول به خبر واحد حجّت نخواهد بود. ۲- بحث در مورد اینکه آیا بعد از فرض حجیت برای اجماع محصل، نقل اجماع حجّت می باشد؟ یا نه؟ به عنوان مثال آیا اجماع منقول به خبر واحد، برای منقول الیه ظنّ به رأی معصوم ایجاد می کنند؟ یا نه؟ آنگاه آیا این ظنّ از ظنون خاصّه است و دلیل بر اعتبار آن داریم یا از ظنون خاصّه نیست و دلیل قطعی بر حجیت آن نداریم؟! بحثی که مربوط به این مقاله است از نوع صورت اول است و آن اینکه وقتی حجیت اجماع محصل ثابت نشد، تکلیف اجماع منقول روشن است چه متواتر باشد و چه نباشد و آن عدم حجّیت آن است. ولی بحثی که در کتب اصولی راجع به حجّیت منقول به خبر واحد مطرح می شود از نوع صورت دوم است که از محل بحث این مقاله خارج می باشد.

نتیجه گیری

چه با نگاهی که اهل تسنن به اجماع دارند - که اجماع را دلیل مستقلّی در عرض کتاب و سنّت می دانند - و چه با نگاهی که اهل تشیع و امامیه به اجماع دارند - که اجماع را دلیل وابسته به سنّت می دانند - به اجماع نظر کنیم در یک کلام می توان گفت که: «اجماع حجّیت ندارد».

منابع فقهی ما که عبارت باشند از قرآن و سنّت و عقل به قدری راه گشا و قویم هستند که

می توانند پاسخگوی بسیاری از مسائل و احتیاجات عصر غیبت معصوم علیه السّلام باشند و فقه شیعه را اگر چه فعلاً به حسب ظاهر از رهبر آسمانی محروم است جلو ببرند و بر پویایی و بالندگی آن بیفزایند.

اگر از این پس با دقّ لّات به مسائل مختلف فقهی بنگریم با این حقیقت روبرو می شویم که تقریباً بود و نبود حجیت برای اجماع تأثیر چندانی بر روی استدلالات فقهی ندارد!

خوب است که تحقیقی راجع به این مسأله انجام شود، و میزان تأثیرگذاری اجماع، در استنتاج مسائل فقهی سنجیده شود و مواردی که با قائل شدن به عدم حجیت اجماع، مختلّ می شوند احصاء شود، در این صورت روشن می شود که «اجماع» آن طور که گمان می رفت مفید نیست! و چنین دلیلی شایستگی قرار گرفتن در ردیف قرآن و سنّت و عقل را ندارد ولو به صورت وابسته به سنّت!

الحمد لله

مآخذ

۱. قرآن کریم
۲. آمدی، ابوالحسن، الإحكام فی اصول الأحكام، بیروت، دارالکتب العلمیة.
۳. آخوند خراسانی، محمد کاظم، ۱۴۶۱ هـ ق، کفایة الاصول، قم، مؤسسه آل البيت (علیه السّلام) لأحیاء التراث.
۴. ابن منظور الافریقی، محمّد بن مکرّم، ۱۴۲۱ هـ ق، لسان العرب، قم، نشر ادب حوزه.
۱. ابن شهید ثانی، حسن بن زین الدّلائین، ۱۴۱۱ هـ ق، معالم الدّلائین و ملاذالمجتهدین، قم، مؤسسه نشر اسلامی.
۳. ابن ابی الحدید، عبد الحمید، ۱۶۸۳ هـ ق، شرح نهج البلاغه، بیروت، دار احیاء التراث العربی.

۵. انصاری، مرتضی، ۱۴۲۴ هـ ق، فرائد الأصول، قم، مجمع فکر اسلامی.
۸. جوادی آملی، عبدالله، تسنیم، قم، اسراء.
۷. حسینی طهرانی، محمد محسن، ۱۴۲۸ هـ ق، اجماع از منظر نقد و نظر، قم، عرش اندیشه.
۱۲. حلی، حسن بن یوسف، ۱۴۲۵ هـ ق، کشف المراد، قم، مؤسسه نشر اسلامی.
۱۱. طوسی، محمد بن حسن، ۱۴۱۵ هـ ق، العدة فی اصول الفقه، قم، تیزهوش.
۱۲. طبرسی، احمد بن علی، احتجاج، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات.
۱۶. علم الهدی، سید مرتضی، ۱۶۴۸ هـ ش، الذریعة الی اصول الشریعة، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
۱۴. غزالی، محمد بن محمد، ۱۶۲۲ هـ ق، المستصفی، مصر، الأمیریة.
۱۱. فخر رازی، محمد بن عمر، ۱۴۲۱ هـ ق، الحصول، بیروت، مؤسسه الرسالة.
۱۳. فخر رازی، محمد بن عمر، ۱۴۲۱ هـ ق، التفسیر الکبیر، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۱۵. فیروزآبادی، محمد بن یعقوب، قاموس المحيط، بیروت، دارالجلیل.
۱۸. فرهنگ نامه اصول فقه، ۱۶۸۷ هـ ش، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
۱۷. کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۶۳۶ هـ ش، الأصول من الکافی، تهران، دارالکتب الاسلامیة.
۲۲. مجلسی، محمدباقر، ۱۴۲۶ هـ ق، بحار الأنوار، تهران، مؤسسه الوفاء.
۲۱. محمدی خراسانی، علی، ۱۶۷۶ هـ ش، منهاج الأصول، قم، انتشارات امام حسن بن علی (علیه السلام).
۲۲. مکارم شیرازی، ناصر، ۱۴۲۸ هـ ق، أنوار الأصول، قم، مدرسه امام علی بن ابی طالب.
۲۶. مظفر، محمدرضا، اصول الفقه، دارالفکر.
۲۴. موسوی قزوینی، سید علی، ۱۴۲۶ هـ ق، تعلیقه علی معالم الاصول، قم، مؤسسه نشر اسلامی.

٢١. نملء، عبدالكريم، ١٤٢٢ هـ ق، المهذب في علم اصول الفقه المقارن، رياض، مكتبة الرشد.